

بحران میان جنگ و شورش، ترهائی در باره شورش مصر و جنگ داخلی در لیبی

Gerhard Hanloser – برگردان ناهید جعفرپور

شورش های مرتبط به بحران جهانی روندی هستند که قطعاً هنوز چشم اندازی برای پیشرفتشان وجود ندارد. حوادث در مصر و لیبی دو نمونه کاملاً متفاوت برای اثبات این ادعاست.

گرهارد هانلوزر به خواش رسانه آلمانی " آکسیون مستقیم " ترهائی را در رابطه با حوادث مصر و لیبی فرموله نموده است. طبیعتاً برای بررسی و تجزیه و تحلیل این حوادث هنوز بسیار زود است به این لحاظ این ترهائی را می توان بعنوان درک مقدماتی از این وقایع برداشت نمود. اما با این وجود این ترهائی می توانند ابزاری باشند که توسط آن بتوانیم روند تعارضات متفاوت را درک نموده و بهتر در باره آن بحث و گفتگو نمائیم.

ترهائی مقدماتی در باره شورش مصر

۱/ انقلاب در دنیای مجازی صورت نمی پذیرد. بلکه برای تحقق این امر مردم باید در شهرها و مراکز مهم پرتحرک و میدان های سمبولیک (مثل میدان تحریر) جمع شوند و از ایده انقلاب دفاع نمایند. بدون حضور قدرتمند و مبارزات پهنه جامعه که بتوانند به یکدیگر اعتماد نموده و در مبارزه و سازماندهی و رنج در هم آمیزند، به هیچ وجه یک نظم قدیمی سرنگون نخواهد شد.

۲/ موضوع بر سر بیشتر از آزادی و دمکراسی است. پیش زمینه شورش ها همچنین گرانی مواد غذایی، تورم جهانی، بحران بی شانس و بی چشم اندازی نیروی جوان است. بر خلاف تصویری که رسانه ها دادند کارگران در روند این شورش ها نقش مهمی را بازی نمودند. ارتش مصر زمانی که کارگران وارد صحنه شدند و اعتصابات آغاز گشت، به خروج مبارک اقدام نمود.

۳/ هیچ آگریپا مینیوسی وجود نداشت که مردم را بر علیه دولت سازماندهی کند. البرادی هم در این شورش نقشی نداشت. همچنین اخوان

المسلمین هم محرک این شورش نبود. زیرا که هیچگاه صاحبان قدرت اجازه ندادند تا چهره ای تاریخی قدرت بگیرد. یعنی اینکه لنین مصری وجود ندارد. البته این مسئله هم دلیلی برای خوشحالی یک چپ غیردگماتیک نیست. زیرا که بجای شوراهای مردمی، شورای نظامی "موقت" سازماندهی شد. این شورای موقت حامل انتقال قدرت نیست بلکه خود قدرت است. بیخود نیست که تانک های ت - ۶۲ روسی در اولین فاز حرکت مردم در مقابل میدان اشغال شده مستقر شدند تا مردم را از میدان بیرون کنند. در واقع در حال حاضرهم این تانک ها هستند که حکومت می کنند؛ دیکتاتور نظامی شکنجه میکند، ستم می کند و کشتار می کند.

۴/ پایان مبارک و آغاز بازسازی. اینکه کدام شکل از توسعه در مصر صورت می پذیرد، نامشخص تر از آنچیزی است که نیروهای بنیادگرای مستبد آرزو دارند اما همچنین نامشخص تر از آنی است که دمکرات های خواهان رفرم آرزو دارند. برای ما - چپ های غیر دگم معتقد به مبارزه طبقاتی - هم هنوز همه چیز باز است؛ آگاهی طبقاتی نیروها در شرایط کنونی هنوز ضعیف است و آنقدر قوی نیست که بتوان برنامه ای برای جهانی دیگر خارج از حاکمیت سرمایه داری فراخواند. فرایندهای "انفتاح"، پرداختن به سرمایه داری، می تواند در سطحی کاملاً جدا انجام پذیرد. همچنین روشن نیست که فرقه های مذهبی جائی محکم در جبهه ضد انقلاب برای خود دست و پا نکنند و از این طریق از پائین به نیروی شورش حمله ور نشده و آن را از داخل منهدم نسازند.

۵/ زرق و برق و رنج رسانه ها. کامپیوتر و اینترنت مردم را در شبکه های خود جای داد و به هم وصل نمود اما به آنها آراء روشن سیاسی نداد. درپراوادی جدید یعنی "تلویزیون الجزیره" هم حقیقت گفته نشد. بسیاری از رسانه های غربی عکس های شورش را نشان دادند اما همزمان از طریق تشابه تاریخی (۱۹۸۹) تصویری تحریف شده از ماجرا را ارائه نمودند.

۶/ و جنگ ابدی خاورمیانه. حکمروایان بر نوارغربی و نوارغزه همچنین به دلائل روشن علاقه ای به گسترش جرقه شورش نداشتند بنابراین در ابتدا در قلمرو خود مانع منابع مستقیم با شورش شدند و سپس انتخابات (توسط حماس) انجام پذیرفت و این مسئله به جبهه "مردم عرب ضد اسرائیل" نسبت داده شد. بدین صورت نه تنها تصویرغیر واقعی از یک دشمنی قدیمی بر علیه شورش عمومی بخاطر "شرایط زندگی غیر قابل تحمل" نشان داده شد بلکه به ضعف های شورش مصر پرداخته شد و آنهم زمانی که مبارک تنها و در مرحله نخست بعنوان همکار

اسرائیل و آمریکا مورد حمله قرار گرفت. عکس این مسئله استدلال اعلام خطر احتمالی سیاست خارجی اسرائیل و استفاده ابزاری از این مسئله که نظم قدیم را نباید سریعاً سرنگون نمود، بود. اعتراضات در اسرائیل بر علیه قیمت بالای مواد غذایی و بخصوص بالا رفتن اجاره مسکن مسیر دیگری را نشان می‌دهند. اسرائیل به شورش‌ها متصل می‌شود. "از زمین زراعی باید آموخت" شعار می‌بود که از سوی صیهونیست‌های اولیه که زود هم از بین رفتند، اعلام شد. آنهم زمانی که بسیاری از مهاجرین یهودی هنوز سوسیالیست بودند و بعنوان کارگر و دهقان می‌خواستند ملت خویش را تشکیل دهند. اکنون اما عرب‌ها و یهودیان اسرائیل درست بمانند جوانان اسپانیایی از بیداری عربی می‌آموزند. کارگران - دهقانان - هیچ‌جا دیگر ملت‌گزینه نیست. در سطوح جهانی مشکلات اجتماعی و تمایل به زندگی بهتر موضوعیت یافته است.

تزه‌ای مقدماتی در باره جنگ داخلی در لیبی

۱/ **جنون غنیمت چرب.** در لیبی شرایط انقلابی سریعاً به یک آزمایش قدرت و یک مبارزه دفاعی خونین تبدیل شد. چه قزافی و چه اپوزیسیونش با مبارزه برای تقسیم کشور هم نظربودند؛ قدرت ناشی از استفاده از لوله تفنگ.

۲/ **یک خوک بیشتر.** قزافی در حقیقت راه مقابل دیگر خوک‌های امپریالیسم را می‌رفت. طالبان و یا صدام در ابتدا از سوی غرب پذیرفته و پشتیبانی شدند و بعد با این دو جنگ شد. درست بر عکس راه قزافی: وی با مبارزات ضد امپریالیستی شروع کرد و رسماً وارث ضد فاشیسم و ضد کلونیالیسم شد اما بعد برای یک انشعاب نژادپرستانه جامعه لیبی تلاش کرد. او سال‌های سال یکی از دولتمردانی بود که دشمنی با نیمکره جنوبی داشت و کسی بود که تروریست‌ها را شکار میکرد. بخاطر فرصت‌طلبی و حفظ قدرتش در کنار قدرت‌های امپریالیستی از "مبارزه بر علیه ترور" دفاع می‌کرد. وی بشکرانه درآمدهای نفتی و منافع امنیتی‌ای و نیازهای کنترل مهاجرت از غرب، سرمایه بیحدی حاصل نمود.

۳/ **جنگ خوب برای ایجاد هیاهو.** دلقک‌بازی و نمایش قزافی مستبدترین حاکم عربی است. او دقیقاً همان چیزی است که سارکوزی نیاز دارد تا بدان وسیله بتواند تصویری را که از او در جهان عرب باقی مانده است محو نماید. در واقع در این هیاهو حافظه تاریخی به فراموشی سپرده میشود. شریک تجاری دیروز می‌تواند دشمن درجه یک

فردا باشد. همه در این بازی و نمایش نقش خود را خوب بازی می کنند: دارو دسته سمپاتیک و دلسوز شورشی، مستبد خونخوار با وابستگی های خانوادگی و ژنرال های با پیشنهاد های بشردوستانه. همه چیز شاهد و مهیا است. حلقه های فیلم که واقعیت را نشان میدهند بسرعت پاک میشوند: حملات نژاد پرستانه به سیاه پوستان توسط شعار های مذهبی از سوی شورشیان، پیشنهاد آتش بس و مذاکره از سوی قزافی، ناتوی مرگبار که بار دیگر حقوق ملت ها را به کثافت می کشاند، همه بروشنی جانبداری از یک جنگ داخلی بود.

۴/ جبهه ضد فاشیسم. متخصصین برای اینکه بتوانند به طبل های جنگ بکوبند هیچ چیزی بیشتر از آنچه برای جنگ داخلی اسپانیا انجام گرفت، نیاز نداشتند: مماشات، راه های استثنائی، مونیخ - اینها تنها واژه هائی بودند برای تدارک این جنگ پیش بینی شده. طلسم گذشته در این تصویر جدید جای محکمی داشت. درس هائی که باید گرفته میشد همواره نقطه توجه اش توافقات روی غنیمت های فاتحین این جنگ بود. هیچگاه به تجربیات و رنج های کسانی که در گذشته مغلوب شدند فکر نشد. صدام حسین می بایست حداقل هیتلر جدید بشود، در یوگسلاوی میبایست حداقل محل صحنه های آشویتس دوباره کشف شود و جنگ داخلی در لیبی میبایست حداقل بروشنی با جبهه های ضد فاشیستی/فاشیستی ۱۹۳۶ جور در بیاید. چرا؟ برای اینکه جنگ همواره بالاترین تجهیز عمومی را نیاز دارد. در واقع در اینجا کاری که انجام میشود به ناسیونالیسم ربطی ندارد بلکه با درس گرفتن از گذشته یعنی این بازی اخلاقی دولت ضد فاشیستی در مقابل دولت فاشیستی است.

۵/ جنگ ضد انقلابی. جنگ ناتو در لیبی بخشی از جنگ ضد انقلابی بر علیه خیزش های عربی است. قیام قدرتمند مردم تونس و مصر، لیبی را در یک جنگ داخلی سخت با دخالت نیروهای خارجی و دستکاری های بسیار و تعداد بسیار کشته قرار داد. رژیم های مستبد عربی مثل امارات عربی، سعودی، دارو ودسته حاکمانی که کارگران خارجی را استعمار می کنند و زنان را به بردگی می فروشند و درآمدهای نفت را بالا می کشند، ناتو را برای مجازات قزافی تحت فشار قرار دادند. چرا؟ زیرا که در سایه جنگ شاهان، امیران و سلطان ها می توانستند حکومت خویش را ثبات دهند. عربستان سعودی دخالت نظامی در بحرین نمود و امارات متحد عربی به استخدام مزدور برای تشکیل ضد شورش پرداخت. در یمن و سوریه به مردم تیراندازی شد. قزافی (و تنها قزافی) مجازات شد آنهم برای کارهائی که دیگر دولتمردان انجام می دهند و بدون مجازات همواره به قتل و سرکوب و... ادامه می دهند. اگر داوید

کامرون اعلام نمود:

This has not been our revolution, but we can be proud that we
have played our part

بنا بر این برای طولانی مدت باید حساب کرد که این دکترین جنگ برای
" دخالت های بشردوستانه " همچنان ادامه خواهد یافت. همچنین
وابستگی گسترده نظامی به ناتو بخاطر سرنگونی قزافی خود فرایند
رهائی وعدم وابستگی لیبی را پیچیده و دچار خلل کرده است.

۶/ معیارها. آیا باید نقد های موجود بر مبنی حقوق کلاسیک ملت ها
باشد؟ شاید این حقوق پایه ای کلاسیک خواست های امپریالیستی را
محدود سازند. شاید هم قوانین استفاده از خشونت بین دولت ها را
دچار خلل سازد. اما حقوق ملت ها خارج از معیار حاکمیت ملی هیچ
مفهومی ندارد. در اینجا دولت موضوع است. برای ارزیابی سیاست
جهانی هیچ کسی بهتر از مارکس نظریه نداد؛ بطور رادیکال باید در
مقابل تمامی مناسباتی قرار گرفت که در آن انسان، حقیر شده، خوار
شده و موجودی برده است!